

رساله «شرح کلمات شیخ باباطاهر جصاص»؛ مورخ ۸۳۰ق قدیم‌ترین شرح فارسی سخنان باباطاهر (؟)

حمیدرضا (بابک) سلمانی*

چکیده

در سال ۱۳۹۴ نصرالله پورجوادی کتابی درباره باباطاهر عریان منتشر کرد و کوشید او را با یکی از مشایخ حدیث به نام ابومحمد طاهر بن الحسن بن ابراهیم الهمدانی معروف به «جصاص» (گچ‌گر) تطبیق دهد. بعدتر جمشید مظاهری مقاله‌ای در نقد آن کتاب نوشت و سخت با نظریه پورجوادی به مخالفت برخاست. آنچه در یادداشت حاضر نشر می‌شود رساله‌ای است کوتاه در تفسیر سخنان باباطاهر که در اوایل قرن نهم کتابت شده است. این رساله ظاهراً کهن‌ترین شرح فارسی سخنان باباطاهر است و یکی از وجوه اهمیت آن این است که سابقه خلط این دو شخصیت را دست‌کم تا سال‌های نخست قرن نهم عقب می‌برد.

کلیدواژه‌ها: باباطاهر عریان، محمد بن طاهر بن حسن جصاص همدانی، شرح کلمات شیخ باباطاهر جصاص

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۶

* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی / hr.salmani@gmail.com

مقدمه

ماجرای باباطاهر عریان و ابهام‌هایی که درباره زندگی او وجود دارد داستانی است که بر هر سربازاری هست. مشهور - و درست - آن است که چیز زیادی از باباطاهر و وقایع زندگی او (از جمله موجب اشتهارش به «عریان» یا ماجرای اشعار منسوب به او) نمی‌دانیم. آنچه هست مجموعه‌ای است از افسانه‌های مبهم و غیرقابل اعتماد که اغلبشان از منابع متأخر سرچشمه گرفته است. در سوی دیگر ماجرا یکی از مشایخ همدان را می‌شناسیم که نامش «ابومحمد طاهر بن الحسن ابن ابراهیم الهمدانی» مشهور به «جصاص» است. نام و نشان این طاهر جصاص در منابع حدیثی کهن، از جمله تاریخ الاسلام ذهبی و الانساب سمعانی و... آمده و از این جهت تکلیف وی روشن‌تر است (نک. سروشیار، ۱۳۹۵: ۹). حال پرسش این است که آیا می‌توان میان آن باباطاهر عریان و آن طاهر بن محمد جصاص پیوندی یافت یا احیاناً آنها را یکی پنداشت؟ معلوم نیست. تا چند سال پیش (یعنی تا ۱۳۹۴ش) مطالعات مربوط به این دو شخصیت افسانه‌ای و تاریخی در مسیرهایی جداگانه پیش می‌رفت اما در آن سال نصرالله پورجوادی کتابی به نام باباطاهر؛ شرح احوال و نگاهی به آثار ابومحمد جصاص همدانی منتشر کرد و کوشید این دو شخص را با هم منطبق کند. این کوشش البته چندان موفقیت‌آمیز نبود. بعد از مدتی مرحوم جمشید مظاهری (سروشیار) مقاله‌ای در نقد این کتاب نوشت با عنوان «باباطاهر عریان بنای قابلی هم بود!» و در آن با لحنی تند و گزنده فرضیه پورجوادی را به باد انتقاد گرفت. این ماجراها البته مشهور است و نیازی به تفصیل ندارد. غرض از این یادداشت معرفی و انتشار رساله‌ای کوتاه در شرح سخنان «باباطاهر جصاص» است که سابقه آمیختگی این دو شخصیت را لااقل تا اوایل سده نهم هجری عقب می‌برد. این رساله که از کهن‌ترین گزارش‌های سخنان باباطاهر است یکی دو آگاهی دیگر نیز به دست می‌دهد که احتمالاً می‌تواند به کار پژوهشگران این حوزه بیاید.

الف) معرفی متن و نسخه

رساله شرح کلمات شیخ باباطاهر الجصاص بخشی است از مجموعه ۲۰۶۱ کتابخانه

ایاصوفیا که در فاصله سال‌های ۸۲۹ تا ۸۳۳ قمری کتابت شده و مشتمل است بر رسالاتی با مایه‌های صوفیانه. آن‌طور که از فراین برمی‌آید مجموعه در دو مرحله کتابت شده است: یک‌بار در فاصله ۸۲۹ق تا ۸۳۰ق و بار دیگر در سال ۸۳۳ق. شیوه خط و کتابت حروف در دو بخش مجموعه اختلاف‌هایی دارد (مشابهات هم البته کم نیست) و می‌توان نتیجه گرفت که هر بخش کاتبی جداگانه داشته است. با این حال، عنوان رسالات، که به قلم شنگرف و با خطی جلی و زیبا نوشته شده، در هر دو بخش تقریباً یکسان است.^۱ در چند رساله نخست، که در سال‌های ۸۲۹ق و ۸۳۰ق تحریر شده و رساله محل بحث ما آخرین آنهاست، نام کاتب دیده نمی‌شود اما در دو رساله بخش دوم (همان‌ها که در ۸۳۳ق کتابت شده‌اند) کاتب نام خود و محل کتابت (قم) را نیز افزوده است: ابوسعید بهاء بن حسن بن بهاء بن حسن الخطیب.

رساله‌ای که موضوع یادداشت حاضر است در ۱۴ محرم ۸۳۰ق کتابت شده و در نسخه اصل بی‌نام است و ما به قرینه موضوع و انجامه متن آن را «شرح کلمات شیخ باباطاهر جصاص» نامیده‌ایم.^۲ این رساله که مشتمل است بر شرح ده سخن، یکی از قدیم‌ترین شرح‌های سخنان باباطاهر و گویا قدیم‌ترین آنها در زبان فارسی است.^۳ از جمله نکات مهم رساله این است که نویسنده در مقدمه و هنگام ذکر نام و نسب شیخ، صریحاً شیخ باباطاهر و ابومحمد طاهر جصاص را یکی فرض کرده و نوشته است: «اسم شیخ... باباطاهر بن حسن بن احمد بن ابراهیم رحمة الله علیه بوده است و کنیت او ابومحمد، و به حرفت در

۱. پیوستگی و وحدت مجموعه را از طریق جدول حاشیه صفحات (و نه حاشیه ترقیمه‌ها) نیز، که در سراسر مجموعه به شکلی کاملاً مشابه ترسیم شده، می‌توان اثبات کرد.

۲. تصویر نسخه را از جمله برای بررسی رسم الخط و آرایه‌های آن در این نشانی در دسترس قرار داده‌ایم: shorturl.at/fmDK2

۳. دو شرح مشهور عربی را جواد مقصود سال‌ها پیش منتشر کرده است (انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴). یکی از این شرح‌ها، الفتوحات الربانیة فی مزج الاشارات الهمدانیة، در فاصله سال‌های ۸۹۰-۸۸۹ تألیف شده است؛ رساله دیگر نیز، که به عین القضاة منسوب شده، باید از آثار سده‌های دهم و یازدهم باشد. یکی دو شرح فارسی نیز که مقصود در مقدمه به آنها اشاره کرده هر دو از تألیفات متأخران است: «توضیح» اثر سلطانعلی گنابادی و «آئینه بینایان» اثر عماد الفقراء (مقصود، ۱۳۵۴: ۲۴۲).

ابتدا گچ‌گر بوده است». این نام و کنیه و لقب همان است که منابع حدیثی قدیم در ترجمه احوال طاهر جصاص محدث آورده‌اند (نک. سروشیار، ۱۳۹۵: ۹). به این ترتیب، سابقه خلط این دو شخصیت تا زمان تألیف این رساله، که احتمالاً مقدم بر تاریخ کتابت آن است، عقب خواهد رفت.

از نویسنده رساله اطلاعی در دست نداریم، قرینه‌ای نیز در متن وجود ندارد که بتواند در این مورد راه‌گشا باشد. همین قدر می‌دانیم که نویسنده این شرح را به اشارت و الحاح شخصی به نام «شیخ محمد باباطاهری» نوشته است. با این حال، نمی‌دانیم این شیخ که بوده و در چه روزگاری می‌زیسته است. تنها از تصریح نویسنده در همان عبارت پی می‌بریم که این محمد باباطاهری خادم مزار شیخ (لابد یعنی مزار باباطاهر در همدان) بوده است.^۱ از این مقدمات می‌توان نتیجه گرفت که نویسنده اصلاً از اهالی همدان بوده یا، به هر حال، هنگام تألیف متن در آن ناحیه به سر می‌برده است. علاوه بر این اگر اولاً فرض همدانی بودن نویسنده را بپذیریم و ثانیاً، فرض کنیم بخش نخست مجموعه نیز مانند بخش دوم در قم کتابت شده (این با توجه به شباهت‌های کلی دو بخش بسیار محتمل است) می‌توانیم نتیجه بگیریم که نویسنده متن غیر از کاتب قمی المسکن بوده است. البته پیداست که این استدلال به تنهایی چندان استوار نیست، چون می‌توان احتمال داد نویسنده متن اصلی را در همدان تألیف، و بعدتر در قم نسخه‌ای دیگر از روی آن کتابت کرده باشد. قرینه‌ای که این فرض اخیر را تضعیف می‌کند خطاهایی است که در ضبط بعضی کلمات متن دیده می‌شود (نک. حواشی متن)، این خطاها به وضوح نشان می‌دهد که کاتب بعضی لغات را نمی‌شناخته یا به هر دلیل نمی‌توانسته نسخه اساس را درست بخواند. دوگانگی‌هایی هم که گاه در رسم الخط دیده می‌شود (دنباله بحث) احتمالاً از تفاوت شیوه کاتب نسخه حاضر و کاتب نسخه مادر ناشی شده است. به این ترتیب ظاهراً جای تردیدی نمی‌ماند که کاتب متن را از روی

۱. نسبت «باباطاهری» در نام آن شیخ هم احتمالاً با همین مسئله و نیز زنجیره خرقة و ارادت صوفیانه پیوند دارد؛ به عبارت دیگر گویا در آن روزگار گروهی از صوفیان طریقت خود را به باباطاهر منسوب می‌کرده و خود را «باباطاهری» می‌نامیده‌اند.

نسخه‌ای دیگر نوشته است. این یعنی تاریخ تألیف می‌تواند به میزانی نامعلوم مقدم بر زمان کتابت نسخه حاضر باشد.

نسخه از نظر رسم الخط نکته چشم‌گیری ندارد جز آن‌که «پ» را گاه با سه نقطه و اغلب به صورت «ب» نوشته است، زیر «س» هم اغلب سه نقطه گذاشته است. یکی دو جا هم مشتقات «گذشتن / گذاشتن» را با دال مهمل کتابت کرده است. بعضی از این ویژگی‌ها چنان‌که گفته‌ایم ممکن است انعکاس رسم الخط نسخه مادر باشد. کاتب بعضی بخش‌ها (از جمله متن اقوال باباطاهر) را با رنگ سرخ و بعضی بخش‌های دیگر را با رنگ ارغوانی برجسته کرده است. ما از انعکاس تمام این برجستگی‌ها، به این دلیل که متن را از یک‌دستی بیرون می‌آورد، صرف نظر کرده‌ایم و تنها متن سخنان باباطاهر (و یکی دو اسم) را با قلم تیره نشان داده‌ایم. در حوزه رسم الخط نیز جز جداسازی «به» و افزودن برخی علائم سجاوندی تغییر خاصی نداده‌ایم.

ب) متن رساله

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

حمد بی‌عد و ثناء بی‌حد و اهیبی را که دل‌های خواص را از لطف خود از رنگ و زنگ کدورات التفات بغیر او بزدود و صد هزاران غرایب و عجایب هر دم در پس استار^۱ صورت از راه معنی بدیشان نمود. و صلوات بی‌اندازه و تحیات تازه بر جان منور و قالب معطر سر همه صاحب‌دلان و نبیان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و حبیب اله الارض و السما [ء] باد و بر اهل بیت و عترت پاک و اصحاب چالاک او الی یوم الدین. و سلم تسلیماً کثیراً. و بعد حمدالله تعالی و الصلوة علی نبیه محمد و آله و اصحابه، این اوراقی چندست مشتمل بر حالات و کرامات شیخ ربّانی و عارف صمدانی ابی محمد باباطاهر الهمدانی قدس الله سرّه و نور ضریحه و اظهار فضایل او و تفسیر سخنان او و شرح بعضی از فواید اوقات بر قدر فهم مستمعان. و هر چند این شکسته را محل و مقدار شرح آن نبود اما چون

۱. در اصل بیشتر به «استاد» شبیه است.

شیخ الزاهد العابد المتقی شیخ محمد باباطاهری، که سالهاست به خادمی در حضرت مزار شیخ قیام نموده و خدمت‌های پسندیده بجای آورده و می‌آرد و سادات و علما و مشایخ او را معزز و مکرم داشته و علم و زنبیل داده و روانه کرده و زایران و آینده و رونده از خدمت‌های پسندیده او شاکر و شهرت تمام یافته، اشارت فرمود و الحاح نمود پاس انفاس او به ارقام این کلمات اقدام کرد و چون در غایت دقت معنی بود سخنان شیخ و نه وظیفه طایفه ظاهرین که ایشان را از راه و روش اهل حسد و اجتهاد خبری و اثری نبود و تنزیل آسمانی از ایشان خبر می‌دهد که یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا^[۷]، هم به مقدار کوشش بعضی از سخنان شیخ را شرح داد و از بعضی اعراض کرد از دو سبب، اول آنکه اوقات این پریشان ^[۱۱۲]پ نه چنان مستغرق بود به دوام ذکر و مراقبت^۱ خاطر که به نوشتن و فکر کردن نتواند پرداخت، و دوم آنکه بعضی از سخنان شیخ را اگر شرحی نمی‌داد فایده نمی‌بود در فارسی کردن آن و اگر شرح آن می‌نوشت در اظهار آن معانی خلل بیشتر از فایده دادن آن می‌دید. فلاجرم بر شرح بعضی از سخنان وی^۲ اقتصار کرد و بر اظهار احوال شریف وی که هم عوام و هم خواص ازان اندک - اگر طالب راه باشند - فایده بسیار یابند و به برکت آن به حالات پسندیده رسند، و اگر نرسند باری بر قصور خود اطلاع یابند و در راه روان و کارکنان آخرت به چشم عزت و احترام نگرند تا ازان به دولتهای عظیم برسند انشاء^[۸]الله.

اول بدان که اسم الشیخ الکامل العارف قطب الوقت فی زمانه و العالی علی اقرانه بالولاية فی اوانه باباطاهر بن حسن بن احمد بن ابراهیم رحمة الله علیه بوده است و کنیت او ابو محمد. و به حرفت در ابتدا گچ‌گر بوده است یام^[۹] در قبیله وی کسی بدان مشغول بوده و او به تبعیت وی بدان مشهور و منسوب گشته و محقق‌ترین اهل همدان بوده است در آن زمان و او طریق ملامت رفته است و از شهرة و قبول خلق عظیم گریخته و در ریاضت آنچه

۱. اصل: مراقب.

۲. این «بعضی سخنان» (= ده قول) منتخبی است از سخنان مفصلی که منابع دیگر از باباطاهر نقل کرده‌اند. ترتیب این کلمات در نسخه حاضر درست منطبق است با ده قول آغازین الفتوحات الربانیة فی مزج الاشارات الهمدانیة (نک. مقصود: ۱۳۵۴: ۷۵۳). این ترتیب با چیزی که در شرح منسوب به عین‌القضات دیده می‌شود و مبتنی بر تقسیم موضوعی است یکسره تفاوت دارد.

وی کشیده است و او را دست داده کس را مقدور و میسر نبوده است. و محمد بن یوسف البرّاز روایت می‌کند و ابی‌علی الصفّار و کندی و ابی‌بکر آذین و ابی‌اسحق حماد آن جمله از اسمعیل بن محمد الحافظ و او از ابو مسلم عبدالرحمن النهاوندی و او را^۱ از شیخ باباطاهر قدس الله سرّه:

[۱] و قال الشيخ رضی الله عنه: العلم دليل والحكمة ترجمان.

یعنی علم دلیل راه است و حکمت ترجمان بارگاه. سالک تا در راهست به دلیل محتاجست که او را بر راه راست آرد و از اعوجاج و انحراف از راه راست نگاه دارد و زاد هر منزل و مایحتاج هر موطن بردارد تا در مهالک و مهامه نیفتد و غولان مضلّ و مفسدان <۱۱۳ر> که بر راه باشند بر وی دست نیابند و او را از راه و متابعت دلیل بازنگردانند تا زود بادیّه خونخوار نفس را و اوصاف او را قطع کند و به مقصد و بارگاه رسد. و چون به مقصد و بارگاه رسید از ترجمان که بیان فرمان پادشاه که به وی می‌رسد در کسوت و صورت‌های مختلف با وی می‌کند^۲ و او را بران اطلاع می‌دهد و او را ناگزیر بود. پس از این بیان معلوم شد که علم ضرورتست خواه از طرف مکمل و خواه از طرف مستکمل چه ما اتخذ الله ولياً جاهلاً مقرر است و خطاب عَلَمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ [نساء: ۱۱۳] مبرهن. و عالم از اهل درجاست و جاهل از اهل درکات و مقلد محب علم و علماء از اهل نجات. اللهم اجعلنا من العالمين العاملين ولا تجعلنا من الجاهلين الذاهلين.

[۲] و قال: العلم دعوة معمومة والحكمة دعوة مخصوصة.^۳

یعنی علم دعوتی است عام و حکمت دعوتیست خاص؛ چرا که علم مستحق و غیر مستحق را حاصل آید، و هدایت که نتیجه علم است که عبارت از آن حکمت است هر کس را حاصل نیاید. قال الله سبحانه و تعالی وَاللّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

۱. چنین است در اصل.

۲. جمله چندان مستحکم نیست اما به هر حال ضبط نسخه اصل همین است.

۳. شروح عربی این سخن را دنباله سخن پیش دانسته و عبارت را چنین ضبط کرده‌اند: «العلم دليل والحكمة ترجمان فالعلم دعوة معمومة...» (نک. مقصود، ۱۳۵۴: ۲۶۲ و ۷۵۳). ممکن است نویسنده متن ما «فالعلم» را سهوا «قال علم» خوانده باشد.

إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [یونس: ۲۵] چه که به جز اهل اختصاص و زمره خواص را نبود و آن تمشیت منوط است که درجه اعلاست از ارادت، قوله تعالی يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ [آل عمران: ۷۴].

[۳] و قال: فواید الاوقات معلق بثلاث، بحفظ الوقت و شرط الوقت و کتمان الوقت.

یعنی فایده‌ها اوقات که سالک راه حق را حاصل آید بقاء آن متعلق است به سه چیز: اول نگاه داشتن وقت، دوم نگاه داشتن شرط وقت، سیم واپوشیدن وقت از اطلاع اغیار بر آن. و این جز به مثالی محسوس معلوم نشود؛ مثلاً اگر شخصی را از اهل ظاهر معشوقی و مطلوبی باشد که سالها آن عاشق مستمند در طلب وی بوده <۱۱۳پ> باشد و در تحصیل اثری از آثار وصال وی، و آن معشوق را بر وی رحم آید و فرماید که من فلان وقت پیش تو خواهم آمدن یا کسی را با تحفه پیش تو خواهم فرستاد، شرط عاشق آن باشد که چون آن وقت موعود برسد به همه وجود آن وقت را نگاه دارد و چون آن وقت نگاه داشت شرط آن بود که چون معشوق برسد یا اثری از آثار وی حاضر آن باشد و ظاهراً و باطناً به چیزی غیر از آن تا به خود مشغول نگردد. و چون بدین هر دو شرط قیام نمود نگاه دارد که کسی از اغیار بران اطلاع نیابد که از راه حسد آن دولت بر وی و آن عیش بر وی منقص^۱ گرداند. چون [+به] هر سه شرط قیام نماید از فواید وقت که نتیجه سلوک و سیر و طیر اوست برخوردار یابد و اگر ازین شرط یکی فروگذارد^۲ از وقت در مقت افتد و بدان مبتلا گردد و از فواید آن محروم ماند. نعوذ بالله من الحور^۳ بعد الکور درین مقام بود.

[۴] و قال: من لم يحمل حشو الاوقات لم يعرف حقایق الاوقات.

هر کس که حشو اوقات تحمل نکند حقایق اوقات نشناسد. و هر وقتی از اوقات محشو و آکنده است به انواع طوارق قهری و لطفی و ارادت^۴ قبضی و بسطی و جذبات قربی و

۱. در اصل همین است؛ مطابق کاربرد رایج ظاهراً باید «منقص» باشد.

۲. در اصل با دال؛ چند سطر بعد «راه‌گذر» را با دال معجم نوشته است (بسنجید با. درگذشتن در قول شماره ۸).

۳. در اصل شبیه «الجور / ابجور». عبارتی است مشهور و ضبط درست آن همان «الحور» است.

۴. چنین است در اصل. «و واردات»؟

بعدی و بلیات رضایی و غضبی که اگر سالک تحمّل آن واسطات و واردات نکند آفات و حقایق عاهات آن نشناسد و چون به آفات اوقات جاهل [باشد] لابد بدان مقید گردد و مبتلا. و شناختن آن الا از راه گذر مسلکی مکمل عارف عالم حاصل نیاید.

[۵] و قال: الاغترار بصفاء الاوقات من بقایا کدر الاوقات.^۱

یعنی مغرور شدن به صفاء اوقات نتیجه بقایاء کدورات اوقاتست، چه علامت صفاء وقت فنای وجود مجازیست در ظهور وجود حقیقی و اغترار به صفاء اوقات نشان بقای چیز است از وجود مجازی.

[۶] و قال <۱۱۴>: من لم يعرف وقته فی وقته فاته^۲ وقته و هو مع وقته [۶۴۸، ۷۵۳].

یعنی هر که وقت خود را در وقت خود نشناسد آن وقت وی از [او] فوت شود و او نیز به معیت^۳ وقت هم فوت شود، چه اگر سالک وقت را که در وقت او می آید نشناسد از نگاه داشت آن غافل گردد و چون از نگاه داشت آن غافل گردد - که شرط آنست - چنان که گفته شد وقت فوت شود و او نیز فوت شود، چه فوت او عبارتست از ضایع شدن رنج او و باطل شدن سعی او. نعوذ بالله منه.

[۷] و هم چنین فرمود که: اسباب المعارف فی حقیقة المعرفة حجة^۴ و حقیقة المعرفة فی ذات الحقیقة حجة و ذات الحقیقة فی معرفة الذات حجاب و معرفة الذات للمعرفة حجة و الحجب کلها معارف و المعارف کلها انکار. []

یعنی اسباب معارف به نسبت با ذات حقیقت حجابست و ذات حقیقت به نسبت با معرفت ذات حجابست و معرفت ذات معرفت را حجابست و این حجابها همه معرفت اند

۱. جواد مقصود در شرح منسوب به عین القضات «الاغترار یصفی...» آورده و حدس زده «الاعتذار یصفی...» درست باشد؛ اگرچه هم او در شرح دیگر - یعنی الفتوحات الربانیة... - متن را درست ضبط کرده است (مقصود، ۱۳۵۴: ۶۴۷ و ۷۵۳).

۲. ؟؛ در اصل شبیه «فاته». شرح های عربی همان «فاته» آورده اند (نک. مقصود، ۱۳۵۴: ۶۴۸ و ۷۵۳).

۳. به قرینه عبارت عربی چنین ضبط کرده ایم؛ تعبیر در اصل کم نقطه است و مشکوک.

۴. حرف سوم این کلمه (و قرینه های آن در ادامه عبارت) در اصل بی نقطه است. از ادامه جمله و ترجمه فارسی معلوم می شود «حجاب» مراد است.

و معارف همه انکارست. و هر چند این معانی حق است، بیان کردن آن نه آسانست اما هم بدان مقدار که مبتدی را ازان نصیبی حاصل شود به مثالی^۱ باز نمودن ضرورتست و الا شرح این کلمات کردن و ناکردن هر دو متساوی بود. پس بدان که جوز مثلا پوست ظاهر او که سبب معرفت حقیقت پوست اندرون ویست حجاب ویست و پوست اندرون وی که [سبب] معرفت حقیقت ذات مغز اوست حجابست و ذات حقیقت به نسبت با ذات - که آن روغن است - اگرچه مغز اوست حجاب اوست و معرفت ذات حجاب معرفتست و از نوعی علم یقین حجابست در عین یقین و عین یقین حجابست در حق یقین و حق یقین حجابست در حقیقت حق یقین حقیقت حق یقین حجاب یقین مطلق. و این اسباب از آن رو که معترف اند <۱۱۴پ> اقرارند و ازان روی که حجاب اند ازان مقصود انکار. شیخ ازان فرمود: و المعارف کلها انکار لائها من نوع حجاب المعروف و الحجاب انکار، نوعی دیگر اسباب معارف که آن آثاراند حجاب اند در حقیقت معرفت که آن افعالند و حقیقت معرفت که آن افعالست حجابست در ذات حقیقت که آن صفات اند و ذات حقیقت که آن صفاتست حجابست در معرفت ذات و ذات معرفت حجابست در معرفت و در این مقام این مقدار در نوشتن کفایت بود. چه فهم هر کسی بدین مقام نرسد و نوشتن نیز چنانکه حق آنست راست نیاید و یحتمل که خواننده را چون لوازم فهم آن حاصل نبود زیان دارد، چه کتبهای مطول به شرح و بسط این معنی قیام نتواند نمود.

[۸] و قال: راس الطغیان کلها الجهل و الغفلة و حقایق المعارف کلها الجهل و الغفلة و الجهل بالغفلة كفر و الغفلة عن الجهل توحید.

یعنی سر همه طغیان و از حد درگذشتن در فسق و فساد و جهل و غفلت است ای نادانی و غافل شدن از تدارک جهل، و حقیقت معارف جهل است و غفلت، یعنی در معارف به مرتبه رسد که بدانند که نادانست و غافل شدن ازان نادانی که او را این حال به خود نیست و این مرتبه او را از سعی و اجتهاد خود نه^۲ حقیقت معارفست. بیت «تا بجایی رسید دانش من

۱. اصل: تمثالی که تصحیف «بمثالی» است.

۲. اصل: جود نه «نه» در اصل بی نقطه.

که بدانسته‌ام که نادانم» داد این معنی می‌دهد بعد ازان جهل بدین غفلت موصوف بدین صفت کفرست و غافل شدن از جهل موصوف بدین صفت یعنی مهلی [۹] که حاصل شود بعد از کمال معرفت توحید.

[۹] و قال: الاشارة الى حقيقة المعرفة كفرًا و الى المعرفة جحود و الى الحقيقة شركًا.

یعنی اشارت و ا حقیقت معرفت کفرست چه کفر از روی لغت واپوشانیدن است و اشارت به حقیقت <۱۱۵ر> معرفت کفر باشد یعنی واپوشانیدن معنی حقیقت معرفت که در اشارت و عبارت نگنجد به اشارت. یعنی چون به حقیقت معرفت اشارت کرد و حقیقت معرفت ازان عظیم‌ترست و رفیع‌تر که در تحت اشارت داخل آید [و] در ضیق عبارت گنجد چون بدان اشارت کرد به اشارت پوشانیده کرد و کفر پوشیدنست و اشارت به معرفت مجرد بی حقیقت انکار و جحودست چه ما عرفناک حق معرفتک مقرر و ممهّدست. پس اشارت کردن به معرفت که حاصل آمد عین جحود و انکارست که معرفت من حیث هی المعرفة مقدور بشر مختصر نیست و اشارت به حقیقت که حقیقت کلی دانسته آمد شرک است چه معرفت بعد از فنا در توحید حاصل آید و اشارت بدان هنوز دلالت می‌کند بر وصول سالک بر ساحل بحر و اثبات و بقای وجود وی و وجود غیر با وجود حقیقت شرک محض است.

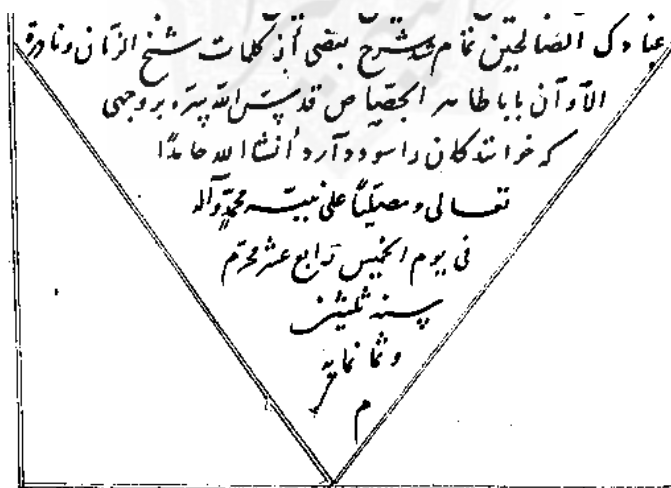
[۱۰] و قال: الانتظار في التفكير تكلف و التفكير في التفكير تعرف و ترك التفكير في التفكير

تظرف.

یعنی انتظار در فکر تکلف است، چه منتظر تفکر بودن دلالت می‌کند بر نازدودن آینه دل و عدم نفی خاطر و چون آینه دل زدود و نفی خواطر کرد تفکر بی انتظار و رؤیت می‌آید و دست می‌دهد، و تفکر در تفکر معرفتست چه اهل تحقیق را این معنی مبین و مبرهنست که علم لدنی که نتیجه صفای دل است همچو ابر با [یا؟] میغ بسته بر مرآة دل ظاهر گردد که قطرات معارف و نقاط تحقیقات در وی مندلیج و مندرج بود و مجمل دور مفصل تفکر در آن مجملات کردن و به عالم تفصیل آوردن عبارت از وی تحقیق و معرفت خواهد بود و ترک تفکر در تفکر تظرف است یعنی طریفی کردن و طریفی سالک در آن است که در تفکر تفکر نکند و الله اعلم. و هم چنین امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه <۱۱۵پ> فرمود که

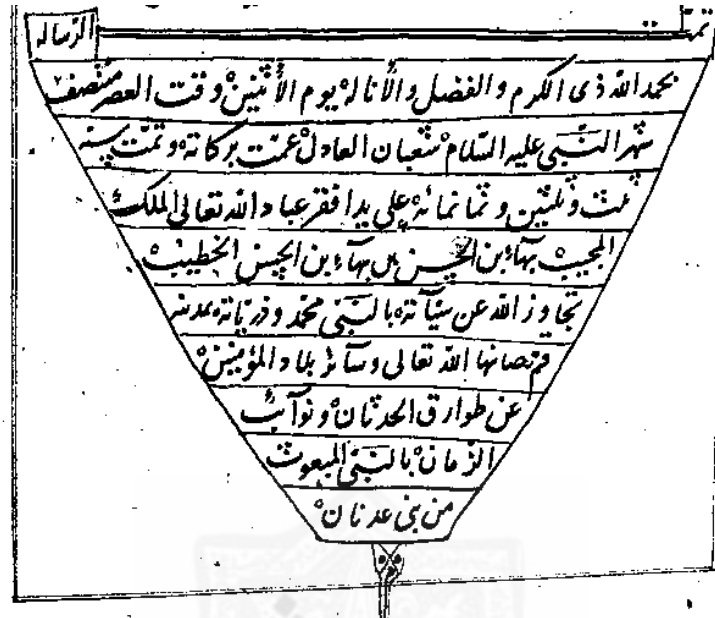
من طلب الهدی من غیر القرآن اضلّه الله. یعنی هر که راه خدا نه به علم و دانستن آن طلب کند حق تعالی او را گمراه گرداند و از شرف رسیدن به دولت قریب^۱ بازماند. بیچاره خود را در تیه جهل همچو خر می‌راند و عاقبت بازماند چنان‌که گفته‌اند المتعبد بلاعلم كالحمّار فی طاحونة، عبادت‌کننده و رونده بی‌علم همچو خر آسیابست که چندانکه بیشتر رود بیشتر نرود و عالم که معرفت در پی آن حاصل نکنند و از راه علم به عیان نرسد بی‌تاج و افسر ماند و از مرتبه ملوک تاج‌دار به مرتبه خدمتکار باج‌دار بازآید و فایده علم را گم گرداند و ازان در دنیا و آخرت حسرت تمام خورد و پشیمانی بی‌شمار برد. اما چون معرفت را با علم قرین گرداند لذت او را انقطاع و دولت او را انتها نبود و ازان جمله باشد که الفایزین الآمنین. اللهم اجعلنا من العالمین العارفين و لاتجعل من الجاهلین الذاهلین الغافلین و ادخلنا برحمتک فی عبادک الصالحین.

تمام شد شرح بعضی از کلمات شیخ الزّمان و نادره الاوان باباطاهر الجصاص قدّس الله سرّه بر وجهی که خوانندگان را سود دارد انشاء [ع] الله حامداً تعالی و مصلياً علی نبیه محمد و آله. فی یوم الخمیس رابع عشر محرم سنه ثلثین و ثمانمائه. م. <۱۱۶ر>



انجامه شرح کلمات باباطاهر الجصاص؛ مجموعه ۲۰۶۱ ایاصوفیا (۱۱۶ر)

۱. چنین است در اصل؛ ظاهراً: قربت.



انجامه رساله‌ای از بخش دوم مجموعه (۲۲۵ پ) که محل کتابت را هم نشان می‌دهد

منابع

- پورجوادی، نصرالله (۱۳۹۴). باباطاهر، شرح احوال و نگاهی به آثار ابو محمد طاهر جصاص همدانی، چاپ اول. تهران: فرهنگ معاصر.
- سروشیار [مظاهری]، جمشید (۱۳۹۵). «باباطاهر عریان بنای قابلی هم بود!». جهان کتاب، س ۲۱، ش ۹: ۱۳-۷.
- مجموعه رسائل صوفیانه، کتابخانه ایاصوفیا، نسخه شماره ۲۰۶۱.
- مقصود، جواد (۱۳۵۴). شرح احوال و آثار و دوبیتی‌های باباطاهر عریان بانضمام شرح و ترجمه کلمات قصار وی منسوب به عین‌القضات همدانی (۴) با اصل و ترجمه کتاب الفتوحات الربانیة فی مزج الاشارات الهمدانیة به شرح و تفسیر محمد بن ابراهیم مشهور به خطیب وزیری. تهران: انجمن آثار ملی.